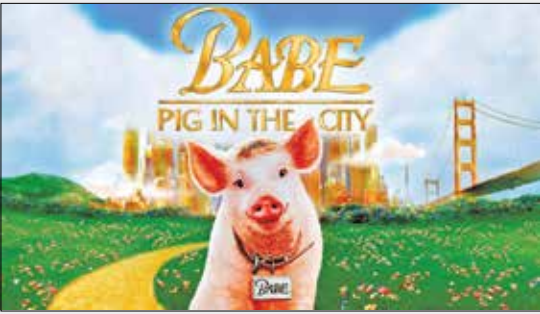


«ییب: خوک د شهر»

■ کارگردان: جورج میلر، در فاصله زمانی بین «روغن لورنزو» (۱۹۹۲) و «مکس دیوانه: جاده خشم» (۲۰۱۵)



میلر نیوزیلندی که یک اکشن ساز درجه یک بود و سه گانه پرورش «مکس دیوانه» را بر همین اساس در دهه ۱۹۸۰ رو کرد، قسمت اول «ییب» را هم بر مبنای داستان «خوک گوسفندی» نوشته دیک کینگ اسمیت پایه‌گذاری و طرح‌های اولیه آن را تهیه کرد اما کارگردانی آن فیلم را کریس نونان انجام داد. با این حال میلر حادثه‌ساز و خشونت پیشه با کارگردانی قسمت دوم «ییب» به حق خود رسید و ثابت کرد اگر لازم باشد، می‌تواند فیلم‌های اجتماعی و ملایم موفق‌تر را هم بسازد. البته کار اوبسیار سخت بود زیرا در محیطی شبیه به فیلم‌های «اوز» (جادوگر «اوز» و دنباله‌های آن) باید فضایی را می‌ساخت که هم جدی و هم مفرح و به سبک فیلم‌های خانوادگی و شیرین باشد. البته تم و روال قصه و چگونگی اتفاقات همانی است که در فیلم اول دیده بودیم و یک بار دیگر خوکی را می‌بینیم که در سطح شهر چرخ می‌زند و با رفتار شیرینش هرکس را که ملاقات می‌کند، به‌خود علاقه‌مند می‌سازد. البته میلر با سابق و روال کارویژه‌اش بلافاصله بعداز ساخت این فیلم به سراغ قسمت چهارم «Mad Max») رفت که ابتدا قرار بود در سال ۲۰۰۲ ساخته شود اما دشواری‌های تشکیلاتی و کمبودهای فنی آن را به اواسط دهه ۲۰۱۰ ارجاع کرد. میلر برای این که ثابت کند توفیق «ییب» تصادفی نبوده‌پس از غوغای زد و خوردهای قسمت چهارم «مکس دیوانه» و فتح سه جایزه اسکار بابت آن کارتون‌های دوگانه «پاخوش» را هم در دست گرفت و رقص پنگوئن‌ها را در آن به تصویر کشید.

«هوگو»

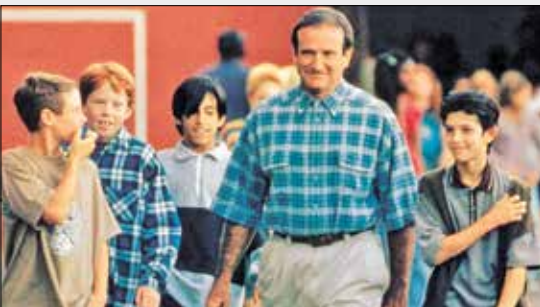
■ کارگردان: مارتین اسکورسیسی، در فاصله زمانی بین «شاترلاند» (۲۰۱۰) و «گرگ وال استریٹ» (۲۰۱۳)



اسکورسیسی با انبوه فیلم‌های گانگستری و جدی و دراماتیک‌اش هرگز یک مدعی جدی و طراح خلاق برای فانتزی‌هایی واقعیت‌گرا مثل «هوگو» نشان نداده بود اما این سینماگر ۷۹ ساله چنان در این فیلم خوب کار کرده که چند جایزه اسکار را به‌دست آورد و حتی نامزد جایزه برترین فیلم سال هم شد. اسکورسیسی این فیلم را که در سال ۲۰۱۱ بر پرده‌های نقره‌ای نشست، براساس رمان پرطرفداری از برایان سلزنیچک به «نام اختراع هوگو کابرِت» ساخت و در چنین چارچوبی با پسر نوجوان پر تحرکی با بازی آسا باترفیلد روبه‌رو می‌شویم که به طور پنهانی در ایستگاه قطار پاریس کار می‌کند و میراث دار حرفه پدر مرحومش شده که سال‌ها ساعت‌های دیواری و ناقوس وار این ایستگاه را می‌بازان و تعمیر می‌کرده است. او بتدریج با نوجوانی همسن خودش با بازی چلوگریس مورتز آشنا می‌شود و ماجراهای تعقیب و گریز جالبی را هم با مأمور پلیس ایستگاه (با بازی ساشا بارون کوهن) دارد اما آنچه او را متحول می‌سازد، آشنایی با ژرژملیس (با بازی بن کینگزلی) است که هرچند در این ایستگاه فقط فروشنده اجناس فانتزی و دست‌دوم است اما در واقع در مطرح نرشدن هنر سینما و جا افتادن پایه‌ها و ساز و کارهای آن نقش مهمی داشته و از پیشروان و پایه‌گذاران این هنر بوده است. فراموش نکنیم که ژرژملیس نه یک چهره خیالی بلکه تاریخی و حقیقی است و با این اوصاف و به‌رغم اسلپ استیک (بزن و بکوب) بودن برخی صحنه‌ها آنچه اسکورسیسی خلق کرده، ادای احترام به هنر هفتم و شرح و بسط بنیادهای آن از طریق تریسم دوستی هوگو با ملیس است. عجبا که این قصه ظریف را نه طازنان سینما بلکه اسکورسیسی روکرده که با اتمال «گاوخشمگین» (۱۹۸۰)، «رفقای خوب» (۱۹۹۰)، «کازینو» (۱۹۹۵) و «دار و دسته‌های نیویورکی» (۲۰۰۲) شماری از خشمگین‌ترین فیلم‌های دوران را عرضه کرده است.

«جک»

■ کارگردان:فرانسیس فورد کاپولا، در فاصله زمانی بین «دراکولای برام استوکر» (۱۹۹۲) و «باران ساز» (۱۹۹۶)



باورنکردنی است که سازنده مشهور این فیلم همانی باشد که با دو قسمت اول از تریلوژی «پدرخوانده» (۱۹۷۲ و ۱۹۷۴) و «حالا آخر الزمان» (۱۹۸۰) خونبارترین و هندار هندهندترین فیلم‌های زمانه را خلق کرده و از هر یک از کارهای اصلی‌اش جدیت و خشونت صریحی می‌یارد که فقط در اصل‌ترین فیلم‌های جنایی مرسوم و جاری است. «جک» یک فانتزی تمام عیار و متمرکز بر پرسی ۱۰ ساله و ویژه است که به سبب یک خدشه ژنتیک و ارثی چهار برابر سریع‌تر از همگانش بزرگ‌تر و مسن‌تر می‌شود. کاپولا برای ایفای این نقش و به‌عنوان نماد او در ایام بزرگسالی رابین ویلیامز فقید را برگزید که با بازی در «هوک» ساخته سال ۱۹۹۱ استیون اسپیلبرگ پیشینه حضور در چنین نقش‌هایی را داشت و در آن فیلم ویلیامز ایفاگر نقش پسرک نوجوان دیگری بود که به هیچ وجه خیال رشد ندارد. ویلیامز البته در «جک» رنج بیشتری می‌برد زیرا با پسرانی در مدرسه همکلاس و در یک مکان مستقر می‌شود که به هیچ شکل با وضعیت فعلی او همخوانی ندارند. از آنجا که اکثر فیلم‌های فانتزی ساخته شده توسط کارگردانان اکشن و جدی، از زوای ادبیات داستانی موجود اقتباس شده‌اند، این فیلم که مبتنی بر سناریویی اورژینال است و از ذهن کاپولا و دستیارانش تراشش کرده، حضور و نمادی بارزتر در میان این آثار می‌یابد و با ارزش‌تر و خلاقانه‌تر جلوه می‌کند.

فیلم‌های خانوادگی و عاطفی موفق از کارگردانان خشن واکنش

ورود بحران سازها به وادی آرامش

ارسال روحانی خبرنگار

فیلمسازان نامدار متعددی داریم که تخصص‌شان کارهای اجتماعی، خانوادگی، عاطفی و رمانتیک نبوده و برعکس به ساخت آثاری خشن، پربرخورد و مبتنی بر بحران معروف بوده‌اند اما با عرضه یک یا چند فیلم جذاب، مفرح و ملایم اجتماعی در یک مقطع خاص از زندگی‌شان ناظران را متحیر کرده‌اند. البته مردانی مثل استیون اسپیلبرگ و رابرت زمه‌کیس از دیرباز با ساخت کارهایی متعدد و موفق در ژانرهای متفاوت مهارت خود را در همه زمینه‌ها به اثبات رسانده و نشان داده‌اند کارگردانی مختص تک ژانرها و محدود و منحصر به یک سبک و روش نیستند اما اکثر فیلمسازان اوج هنرشان را فقط در تک زمینه‌هایی به نمایش نهاده‌اند که از آغاز حضورشان در عرصه هنر هفتم در آن به خودنمایی پرداخته‌اند. جو کورنیش که چندی پیش بایک فیلم ماورایی تأثیر پذیرفته از جان کارپنتر به‌نام

«پاپای»

■ کارگردان: رابرت آلتمن، در فاصله زمانی بین «سلامتی» (۱۹۸۰) و «بازگشت به جیمی دین، جیمی دین» (۱۹۸۲)



کارهای رابرت آلتمن البته سرشار از استعاره‌ها و چیزهای غیر جدی و فاقد اکشن‌های تند و بی‌دلیل بود اما هیچ‌کس گمان نداشت او با پیشینه ساخت «نشویل» و به‌عنوان فیلمسازی که در دهه‌های بعدی «بازیزگ» و «اماده برای پوشیدن» را ساخت، گزینه‌ای ارجح برای تولید افسانه شیرین و کارتونی «پاپای» و ویژه ارانه آن در قالب یک موزیکال با بازیگران زنده باشد ولی آلتمن فقید به محض پیش آمدن این فرصت قدم جلو گذاشت و سلسله قصه‌های پرطرفدار «پاپای: مرد دریانورد» را با چنان بافت و موجوداتی روی پرده‌های نقره‌ای نشاند. فیلم حاصل یک چیز غریب اما بسیار جالب و دوست‌داشتنی است و محصول مشترک

«رانگو»

■ کارگردان: گور وربینسکی، در فاصله زمانی بین «دزدان دریایی کاراییب: پایان جهان» (۲۰۰۷) و «لون رنجر» (۲۰۱۳)



گور وربینسکی در اواسط ماجرای توفیق سری فیلم‌های حادثه‌ای و پرطرفدار «دزدان دریایی کاراییب» بصری برد که به‌فکر ساختن این انیمیشن کامپیوتری افتاد. با این حال کارتونی که قرار بود تا حدی تجربی و یک چیز نوین بدون چشمداشت‌های مالی خیره کننده باشد، در نهایت ۱۳۵ میلیون دلار بودجه تولید را موجب شد و البته مورد تحسین هنری قرار گرفت و جایزه اسکار بهترین کارتون سال را هم به‌دست آورد و در زمینه دستاوردهای فنی هم جوایز متعددی در اینجا و آنجا گرفت. صدای کاراکتر اصلی یعنی رانگو را هم جانی دپ تأمین کرد که انتخاب نخست وربینسکی برای پنجگانه «دزدان دریایی کاراییب»

«مبارزه‌گر سرعت»

■ کارگردان:لانا و لیلی واجوفسکی، در فاصله زمانی بین «انقلاب‌های متریکس» (۲۰۰۳) و «ابراطلس» (۲۰۱۳)



خالقان سه‌گانه متریکس که نوعی انقلاب فنی و تصویری را در هنر سینما طراحی کردند، در پی اتمام آن فیلم‌ها و پیش‌از رویکرد به فیلم حادثه‌ای-تخیلی «ابراطلس» به ساخت این اکشن کم‌دی که روحیات آشکار ضد کاپیتالیستی دارد، همت گماشتند. البته این کار با الهام گرفتن واجوفسکی‌ها از یکسری کارتون و پاورقی‌های انیمیشنی دهه ۱۹۶۰ که سلسله آثار مانگا جهان طی سال‌های اخیر به شمار می‌آید.

«بچه جاسوس‌ها»

■ کارگردان: رابرت رودریگز، در فاصله زمانی بین «The Faculty» (۱۹۹۸) و «روزی، روزگاری در مکزیک» (۲۰۰۳)



رابرت رودریگز مکزیک‌ای از خلاق‌ترین و جذاب‌ترین کارگردانان ۳۰ سال اخیر هالیوود بوده و در همین راستا پس از کارهایی متمرکز بر آدم‌های ماجراجو و تندرو که بی‌گمان «دسپرادو» (۱۹۹۳) موفق‌ترین در بین آنها بود، بیش از پیش به فیلم‌هایی روی آورد که کاراکترهای اصلی آن کودکان و نوجوانان هستند و یکی از شروع کنندگان این موج قسمت اول «Spy kids» بوده است؛ فیلمی که خانواده خیالی کورتز را که عمده اتفاقات در آن روی می‌دهد، در قلب ماجراها و مرکز اتفاقات خود دارد و در قسمت‌های دوم و سوم خود نیز این روند را استمرار بخشیده است. مکسن وگا و دریل سایباری نوجوان نقش‌های اصلی را ایفا می‌کنند اما برای بزرگ‌ترها جذابیت اصلی حضور آنتونیو باندراس در فیلم است که پایه‌های این بچه‌ها می‌آید و ماجراسازی می‌کند. ما در این فیلم کارلا گوگینو، آلن کامپینگ و دنی تره خو را هم حاضر داریم و متن اتفاقات و رفتار بعضی کاراکترها یادآور سری فیلم‌های پرطرفدار ماجت است. رودریگز در قسمت‌های دوم و سوم «بچه‌جاسوس‌ها» کارهای هری هاوونی را که استاد اولیه جلوه‌های بصری و خالق نخستین اسپیشال افکت‌ها بود در کنار برخی تصویر سه‌بعدی باب و ارقام بالای فروش فیلم‌های این فرانچیز را حفظ کرد و پس از آن بود که با ساختن «روزی روزگاری در مکزیک» تریلوژی موسوم به «ال ماریاچی‌ها» را پایان بخشد که طبعاً لعن بسیار خشن‌تری داشته‌اند. رودریگز در سال‌های بعدی هم با عرضه اتمال «ماجراهای پسرکوسه‌ای و دختر لاوا» از ساخت مجدد فیلم‌های شیرین و خانوادگی غافل نماند.

«آن‌جا که چیزهای وحشی هستند»

■ کارگردان: اسپایک جونزی، در فاصله زمانی بین «اقتباس» (۲۰۰۲) و «او» (۲۰۱۳)



مدت‌ها طول کشید تا سرانجام این فیلم ساخته شود و تلاش‌های اولیه در این زمینه حتی به سال‌های دهه ۱۹۸۰ و زمان اشتغال جان لاسیتر در کمپانی والت‌دیسنی به‌عنوان نقاش و طراح کارهای انیمیشنی بازمی‌گردد و لاسیتر همانی بود که در سال‌های بعدی یک کارگردان موفق برای فیلم‌های کارتونی و خانوادگی شد. در نهایت این اسپایک جونزی بود که کتاب کوچک و ۱۰ صفحه‌ای موریس سنداک و بواقع قصه مختصر و مفید «آن‌جا که چیزهای وحشی هستند» را به یک فیلم بلند سینمایی تبدیل کرد. خود جونزی هم معترف است که در درجه اول می‌خواست یک فیلم درباره ایام کودکی بسازد و هدفش تولید فیلمی در مورد برخی کودکان یا تعداد خاصی از آنها نبوده ولی حاصل نهایی کار او چیزی است که از سوی کمپانی مربوطه فیلمی برای هر دو مورد و بر درآورنده خصایلی برای تمامی کودکان و موضوعات اجتماعی توصیف شده است. هرچه هست، این فیلم متمرکز بر پرسی نوجوان و ناآرام به‌نام مکس است که از خانه و محل زندگی‌اش می‌گریزد ولی در نهایت به جزیره‌ای راه می‌یابد که سرشار از چیزهای وحشی و موجودات دالماًتغییر یابنده است و در میان چنین چیزهایی او به مقام یک سلطان و حاکم ارتقا می‌یابد. جونزی برای خلق موجودات غیر طبیعی حاضر در متن قصه به هر سلاح موجود و ممکن روی آورده و از آن قایل است استفاده از عروسک‌ها، عملکردهای انیمیشنی و شیوه مافوق مدرن «CGI» و این چنین است که وزن و ماهیت این موجودات و به‌نتج آن کل فیلم بالا می‌رود. شاید این ایراد به فیلم حاصله وارد باشد که بیشتر مناسب حال افرادی است که با کتاب موریس سنداک و قضایای آن آشنایی نداشته‌اند اما اغلب بینندگان یک حس خوشایند در قبال وقایع فیلم از خود بروز داده‌اند.

«جادوگران»

■ کارگردان: نیکولاس روگ، در فاصله زمانی بین «قطعه ۲۹» (۱۹۸۸) و «بهشت سرد» (۱۹۹۱)



این فیلمی است از ژانر هارور (وحشت) و متمرکز بر کودکان که نیکولاس روگ فقید و بریتانیایی دور از حال و احوال عمومی سایر فیلم‌های تیره و رئالیستی و تند خود ساخت و البته تلاش و اثر هنری او برگرفته از یک داستان دیگر از روالد دال است که استاد غیر متعارف و ویژه ادبیات کودکان به‌شمار می‌آید. با چنین پیش‌زمینه‌ای «جادوگران» پیرامون جوانی به‌نام لوک ایوشیم و عمه او به‌نام هلگا است که مجبور می‌شوند طی ایام تعطیلات‌شان در لب دریا با مجموعه‌ای از جادوگران خطرناک و بین‌المللی رودررو شوند و جلوی نقشه شیطانی آنها را بگیرند که می‌خواهند تمامی کودکان جهان را به‌شکل موش دربیاورند. آنچه این فیلم را دیدنی‌تر و خاص‌تر می‌سازد، استفاده از کارگاه جیم هنسون استاد فقید و بزرگ هنر عروسک‌سازی و امکانات و محصولات حیرت انگیز آن است و حضور آنجلیکا هوستون بازیگر قدیمی هالیوود و دختر جان هوستون افسانه‌ای در قالب یک جادوگر اعظم بی‌رحم نیز از خصلت‌های جالب این فیلم محسوب می‌شود. هرچیز عجیب قابل‌تصور و غیر منتظره در این فیلم روی می‌دهد ولی پایان خوش و بالنسبه شیرین فیلم از نقاط ضعف آن به حساب می‌آید و دال نیز از چنین پایانی ابراز ناراضایی کرده بود و با وجود این باید پذیرفت که این یک اقتباس تصویری و نسخه سینمایی خوب از روی داستان نیمه‌کلاسیک «جادوگران» است.